

«برآمدن قاجار، تاریخ ایران پس از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان»

فترت ایران

ماهرخ ابراهیم‌پور

ششم آبان ماه 1402 رونمایی کتاب «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان» تالیف غلامحسین زرگری‌نژاد، استاد بازنشسته تاریخ دانشگاه تهران با حضور داریوش رحمانیان، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران و علیرضا ملایی توانی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و احمد محیط طباطبایی، رییس موسسه ایکوم ایران در کافه مانا برگزار شد. در این رونمایی طی بررسی کتاب استادان دانشگاه و محققان تاریخ سخنانی بر زبان راندند که با تکیه بر منابع دست اول بخشی از تاریخ رسمی درباره قاجاریه، زندیه و افشاریه را زیر سوال برد. مولف تلاش کرده روایتی متفاوت و بیطرف از تاریخ و بازیگران این دوره ارائه کند. شالوده کتاب بر این پرسش استوار است که انگیزه تلاش‌های آقامحمدخان غارت بود یا حصول به یکپارچگی دیرپای ایران زمین؟ او در پاسخ به این فرضیه با اتکا بر منابع متعدد دغدغه اصلی خان قاجار را و فرمانروایی در ایران یکپارچه و تجدید وحدت ارضی کشور میداند. هر چند که کشته شدن آقامحمدخان به او فرصت نداد تا آمال خود را برای بازگرداندن ایران به مرزهای دیرین به ویژه در ماوراءالنهر، قفقاز و خلیج فارس عملی کند. جانشینان او به جز عباس‌میرزا هم به دلیل افتادن در کام خوشگذرانی، جهل و گرفتار شدن در شورش‌های خان‌های سراسر کشور و رقابت‌های استعماری نتوانستند راه و رسم پایه‌گذار فرمانروایی قاجار را ادامه دهند.

یکپارچگی ایران

غلامحسین زرگری‌نژاد: من تاریخ قاجاریه را با این نیت شروع کردم که يك دوره تاریخی قاجار را از تشکیل قدرت از سوی آقامحمدخان قاجار تا مشروطیت حداقل و حداکثر تا برآمدن رضاشاه بنویسم. میدانید

آقامحمدخان، 10 سال کمتر یا بیشتر اسیر کریمخان و تحت نظر در شیراز بود و در این زمان فرصت پیدا کرد از محافل ادبی (شاهنامه خوانی) روشنفکران، منورالفکران و دانایان آن زمان بهره بگیرد. از پدربزرگ فتحعلیخان و محمدحسنخان به وجود آمد. محمدخان که غیر از آنها بود، قصد غارت نداشت و میخواست ایران را یکپارچه کند و موفق هم شد. بنابراین قصد دارم با این انگیزه زندگی این خان بزرگ که اندیشه ساختن ایران را وجه همت خودش قرار داده بود، ترسیم کنم. من قصد دارم مشروطیت کتاب را دنبال کنم و دو جلد آن آماده است؛ جلد دوم از «از قتل آقامحمدخان تا قرارداد گلستان» و جلد سوم «از قرارداد گلستان تا مرگ فتحعلی شاه» آماده است و امیدوارم توفیق داشته باشم این کار را دنبال کرده و به علاقه مندان تقدیم کنم. من آقامحمدخان را جانوری وحشی، آدمکش و خونریز میدانستم و مطابق تاثیرات سوابق قبلی و مطالعاتی قبلی یاد گرفته بودم تا اینکه سراغ منابع دست اول و متنوع مربوط به دوره قاجار رفتم و متوجه شدم که پدر و پدربزرگ آقامحمدخان دزد بودند اما خودش تحت تاثیر زمانی که در شیراز تحت نظر کریمخان بود، با معاشرتی که با روشنفکران و بزرگان آنجا داشت، شخصیت دیگری پیدا کرد، اما درباره لطفعلیخان زند همین بس که سعی داشت جواهر کوه نور و دریای نور را به سرهارد جونز بفروشد که آقامحمدخان سر رسید. نکته دیگر درباره عباس میرزا است، او پرورش یافته مکتب میرزا آقا بزرگ فراهانی، پدر قائم مقام فراهانی است، او فردی فقیه، مجتهد، ادیب و سیاستمدار بود که عباس میرزا را از کودکی پرورش داد و اگر او نبود عباس میرزا هم مانند سایر فرزندان قاجارها از آب درمی آمد. اگر میرزا بزرگ زنده بود قرارداد ترکمانچای و گلستان امضا نمیشد.

پژوهشگر و استاد تاریخ

حلقه شیراز

علیرضا ملایی توانی: این کتاب مانند مجموعه آثاری که زرگری نژاد منتشر کرد و ادامه هم دارد؛ یکی از آثار جدی و تعیین کننده در مطالعات تاریخ ایران به ویژه تاریخ معاصر ایران است و من در این مجال قصد دارم به برخی از ویژگیهای این کتاب اشاره کنم و طبیعتاً این کتاب دارای برجستگیهای فراوانی است که فرصت بیشتری میطلبد و من اکنون به بعضی از نکات ویژه آن اشاره می کنم. نخستین ویژگی کتاب در این است که وضعیت ایران را در آستانه عصر جدید نمایش میدهد و مشخص میکند که ایران با چه ظرفیتهای، قابلیتها،

توانمندی‌ها و پتانسیل‌هایی وارد دوره جدید خودش شده بود. به نظرم مطالعه این کتاب يك نگاه واقع‌بینانه‌ای به مخاطبان خواهد داد. از این لحاظ که می‌توانیم دو نگاه داشته باشیم؛ نگاه آرمان‌گرایانه و نگاه واقع‌گرایانه. نگاه آرمان‌گرایانه که امروز در میان نسل جوان ما و در گذشته همین‌طور رواج داشته که چرا قاجارها نتوانستند از تمامیت ارضی ایران دفاع کنند؟ چرا ایران در برابر قدرتهای نوظهور شکست خورد؟ چرا ایرانیان نتوانستند راه ترقی و پیشرفت خود را پیدا کنند؟ به نظرم در این کتاب مولف نشان می‌دهد که ظرفیت‌های ما چه بود؟ آیا با کشوری که 10 سال مدام درگیر جنگ، غارت و درگیری بود و بسیاری از زیرساخت‌های سیاسی و اجتماعی آن ویران شده و کاروانسراهایی آن نابود و تجارتش به پایین‌ترین سطح رسیده بود، کشاورزی و منابع آب و... تخریب شده بود، آیا میشد کشور قدرتمندی ساخت که بتواند در برابر قدرتهایی که سیصد، چهارصد سال جلوتر از ما وارد این دوره شده بودند، ایستاد و مقاومت کرد؟ دومین ویژگی کتاب بحثی درباره يك جریان فکری و فرهنگی در دوران معاصر ایران سخن می‌گوید، یعنی برآمدن حلقه فکری شیراز که تحت همین تعبیر مولف به موضوع پرداخته است که این مقدمات نهضت بازگشت ادبی ایران را فراهم می‌کند. به عبارتی مجموعه‌ای از اندیشمندان، صاحب‌نظران، متفکران، شاعران و مورخان که از زمان فروپاشی صفویه به شیراز مهاجرت کردند و در آنجا در اندیشه بازسازی ایران بودند که چگونه می‌توان این سرزمین را دو بار احیا کرد؟ این قلمرو یکپارچه را دوباره تحت حاکمیت واحد درآورد؟ این گفتمانی بود که از درون آقامحمدخان قاجار برآمد. به گمانم این موضوع یکی از ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و یکی از نوآوری‌های این کتاب است که چنین بحثی تاکنون صورت نگرفته است، البته در اینکه در حلقه شیراز چه شخصیت‌هایی به طور مشخص دخالت داشتند و چه بحث‌ها و گفت‌وگو‌هایی درباره ایران و آینده ایران بین آنها شکل گرفت هنوز اطلاعات روشنی نداریم، اما شواهد و قرائن نشان می‌دهد آن‌چنان که مولف هم در «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان» نشان داده، چنین محفلی بوده و به نظرم این موضوع خیلی مهم است برای بحث هویت‌یابی در ایران.

در این کتاب مساله‌ای طرح شده که در سخنان سید جواد طباطبایی هم بود که آیا برآمدن آقامحمدخان قاجار با انگیزه غارت بود یا با انگیزه نجات، استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران؟ این پرسش مهمی است که در کتاب مطرح شده و این مساله را می‌پروراند. مولف برای اینکه چنین قابلیت‌ها را خوب نشان دهد يك منبع‌شناسی عمیقی را انجام می‌دهد

که این موضوع هم یکی از ویژگی‌های کتاب است، یعنی فصل‌های آغازین کتاب یک درس منبع‌شناسانه است که ما چگونه منابع اصیل این دوره‌ای که موضوع بحث کتاب است شناسایی، دسته‌بندی و تحلیل کنیم. جایگاه واقعی و ارتباط روایت آنها را چگونه بسنجیم؟ به نظر من این فوق‌العاده خواندنی است از این منظر. ویژگی دیگر کتاب یک نقد پیشینه‌شناسانه دارد؛ به طوری که مجموعه آثاری که درباره این مقطع (برآمدن آقامحمدخان قاجار) نوشته شده است آنها را دسته‌بندی و تحلیل می‌کند و ایده‌های آنها را در کنار هم قرار می‌دهد و نهایتاً موضع خودش را در برابر این نوع مطالعات روشن می‌کند و توضیح می‌دهد چرا با همه تحقیقاتی که در این رابطه وجود دارد، نیازمند یک تحقیق مستقل دیگری هستیم و آن تحقیق مستقل همین اثری است که به نظر من یکی از شاهکارهای تاریخ‌نگاری ایران جدید است.

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ در هم ریخته

داریوش رحمانیان: نکته خیلی مهمی که زرگری‌نژاد در کتاب روی آن دست گذاشته، تضادی است که در روایت مربوط به دوره قاجاریه است و مکرر به آن تاکید کرده است. ذهنیتی که مولف داشته و مناسباتی که با قدرت زمانه داشته است. مکان و زمان نگارش کتاب در این روایت‌ها و اختلاف میان گزارش‌ها تا چه حد تاثیرگذار بوده است، مثلاً در ارزیابی متون روی نمونه‌هایی دست می‌گذارد که مولف در هندوستان تالیف کرده است و دیگر نیازی نبوده که مجیزی درباره ارباب قدرت بگوید و تفاوت دارد با منابعی که به دستور فلان پادشاه، شاهزاده یا وزیر در دوره قاجاریه نوشته شده است. این نکته از محاسن بسیار برجسته کتاب است. نکته بسیار مهم‌تر اینکه تاریخ ایران از انقراض صفویه تا برآمدن قاجار و استقرار آقامحمدخان تاریخی درهم ریخته است، اما در جامعه درهم ریخته تاریخ‌نویسی آن هم آشفته است و در این دوره به جز خوانینی که می‌آیند و ملوک‌الطوایفی را در دوران فترت انقراض صفویه و برآمدن نادر و پس از آن مرگ نادر و بعد ایران زیر سلطه کریم‌خان درمی‌آید در واقع ما دو سلسله حکومتی را تجربه می‌کنیم؛ افشاریه و زندیه اما واقعیت این است که خیلی‌ها عادت کردند براساس کلیشه‌هایی که در تاریخ‌نویسی ما شکل گرفته نادرشاه را قهرمان ملی ما میدانند. در ذهن بسیاری از ما نادرشاه قهرمانی است که ایران را نجات داد و مرزهای کشور را گسترانید. عثمانی‌ها را شکست داد و پس از آن افغان‌ها را بیرون راند، رفت و فاتح دهلی شد. در اذهان عمومی نادر به عنوان یک قهرمان ملی روایت

میشود. با این حال، در عظمت نادر از نظر هوش نظامی اصلاً شك و تردیدی نیست، اما به لحاظ هوش سیاسی و توان کشورداری نه جهانگیری، نادرشاه نمره بسیار پایینی می‌گیرد در واقع شاید بشود بر خلاف روایت‌هایی که از نادرشاه يك قهرمان ملی می‌سازند، در تاریخ‌نگاری او را يك عامل تخریب و ویرانی بیشتر ایران بعد از خودش بدانیم. اساساً افشاریه به دلیل خطاهای مهلکی که نادرشاه افشار کرد در ایران نتوانست به عنوان يك سلسله مستقر شود. به عبارتی نادر این هوشمندی را نداشت که پسر خودش رضاقلی میرزا را کور کرد. آن سرکوب‌های وحشتناکی که از شورش‌هایی که در ایران میشد به عمل آورد در واقع کارنامه سیاهی از خود بر جای گذاشت که بازماندگان قدرت آن را جمع‌وجور کردند. درباره زندیه و خود کریم‌خان زند و لطفعلی‌خان، یعنی آخرین زندی که کشته میشود و برمی‌افتد. در روایت‌هایی از آنها که برایمان گفتند و ساخته‌اند قهرمان معصومی را روایت کردند که گویی هیچ سیاهکاری و تباہکاری نداشتند، البته درباره کریم‌خان می‌توان تا حدی با این قضاوت همراه شد، اما درباره لطفعلی‌خان زند جوان مولف چند روایت را در «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان» ذکر کردند؛ از قتل‌هایی که کرده و رفتارهای وحشتناکی که داشته است. ضمن اینکه وقتی کریم‌خان زند در سال 1293 درگذشت، دچار يك جنگ شدید خاندانی شد و خودشان را نمی‌توانستند اداره کنند! چطور انتظار می‌رفت کشور را بگیرند و اداره کنند! کشوری که دچار هرج و مرج، آشفتگی و درهم ریختگی بود و در آستانه آن بود که دوباره به سمت يك وضعیت ملوک‌الطوایفی گسترده بغلطد.

استاد تاریخ دانشگاه تهران

فرزند شمشیر

احمد محیط طباطبایی: نادرشاه افشار در زمینه نظامی‌گری تبحر خاصی داشت به طوری که ناپلئون در بعضی نبردهایش از شیوه او تقلید کرده بود. اغلب بنیانگذاران يك سلسله در ایران در يك موضوع با هم مشترکند، آنها رهبران ایل بودند و قبل از اسلام و بعد از آن فره داشتند، اما نادر تنها فردی بود که به طبقه سوم جامعه تعلق داشت و به پادشاهی رسید. مشکلش همین بود و بزرگ‌ترین مخالفانش خوانین ایلات بودند، کسانی که در ترورش هم دست داشتند. نادر که از اینجا به پادشاهی می‌رسد، وقتی به هند لشکر می‌کشد، پادشاه هند که می‌داند از او می‌پرسد تو نسبت کیست؟ می‌گوید من فرزند شمشیرم. چاره‌ای جز این نداشت. اما خیلی در تاریخ مهم است که آدم‌ها به موقع بمیرند،

گاهی این شانس نصیب افراد نمیشود و در واقع با ماندن در صحنه خودشان را مضمحل میکنند. نادر بعد از اینکه به هند رفت و آنجا را تصرف کرد و دچار بیماری شد و پس از آنکه برگشت جنون داشت و با نادر هفت سال پیش متفاوت بود. او تا قبل از رفتن به هند حتی يك نفر را نمیکشد. او حتی وقتی در جنگها پیروز میشد، اسرا را آزاد میکرد. هیچ قتلعامی پس از پیروزی به نام او ثبت نشده است. او در فکر اتحاد اسلام بود و برای سامان دادن به وضع جهان اسلام درصدد گردآوردن همه زیر يك پرچم بود. بزرگان شیعه نادر را دوست نداشتند و به او خرده می‌گرفتند و او را سنی میدانستند. تاجگذاری نادر در دشت مغان هم به این دلیل بود که فاقد فره بود و حق پادشاهی نداشت، باید از همه بیعت می‌گرفت. قطعاً زمان همانطور که به آقامحمدخان وفا نکرد با نادر هم خوب تا نکرد. اگر نادر در هند ترور میشد شاید تاریخ به شکل دیگری درباره نادر قضاوت می‌کرد و بعد از آن بخشش هفت ساله مالیات، تلاش برای اتحاد اسلام و لشکرکشی به هند و غنایمی که به خود آورد تا به امروز در ایران ماندگار بوده است به شکلی که تخت طاووسی که فتحعلیشاه برای همسرش طاووس اصفهانی می‌سازد، با جواهراتی است که نادر از هند با خود آورد، در زمان رضاشاه پشتوانه ارزی ما را تشکیل میداد. آخرین باری که ملکه روس، کاترین از نام ایران می‌ترسد و به منطقه غازان عقب‌نشینی میکند، زمان نادر است. او بارها می‌توانست تا استانبول برود اما دغدغه‌اش اتحاد اسلام بود و از این حرکت حذر کرد. من قصدم نفی رفتارهای نادر نیست او پر از اشتباه بود. سال آخر زندگی‌اش که يك تباهی است که فقط گزینه نظامی‌اش او را نگه داشت و دیگر عقل حکومتی‌اش زایل شده بود. در اینجا بحث شد که تاریخ خاکستری است و ما نباید نسبت دیگران را سیاه و سفید بنگریم چه برایمان مانده، حکومت صفویه در پایان با ورود روسیه، عثمانی و افغان‌هایی که از طوایف پشتون بودند کاری کردند که يك بازگشت و شرایط خاص را می‌طلبید. در سخنان استادان درباره زندیه هم نکات مفیدی گفته شد؛ مکتب شیراز بررسی و ویژگی‌های فرهنگی نیز ذکر شد. مساله جانشینی هم مهم بود و در واقع اگر آقامحمدخان خود صاحب فرزند بود، شاید تاریخ قاجاریه دیگری را به خودش میدید، اما حقیقت این است که در قرارداد ترکمانچای که نسخه کامل آن در آرشیو وزارت امور خارجه مرمت و نگهداری میشود، تمام بندهای آن نشان‌دهنده این است که ما چه چیزهایی را از دست دادیم و روسها بر چه چیزی حاکم و کجا هستند. آنچه میدانید در تاریخ به آن کاپیتولاسیون می‌گویند و بحث بر سر این نیست که اگر کس دیگری بود، این وضعیت پیش نمی‌آمد اما نکته اینجاست که تنها امتیازی که قاجاریه از روسیه گرفت، سلطنت

